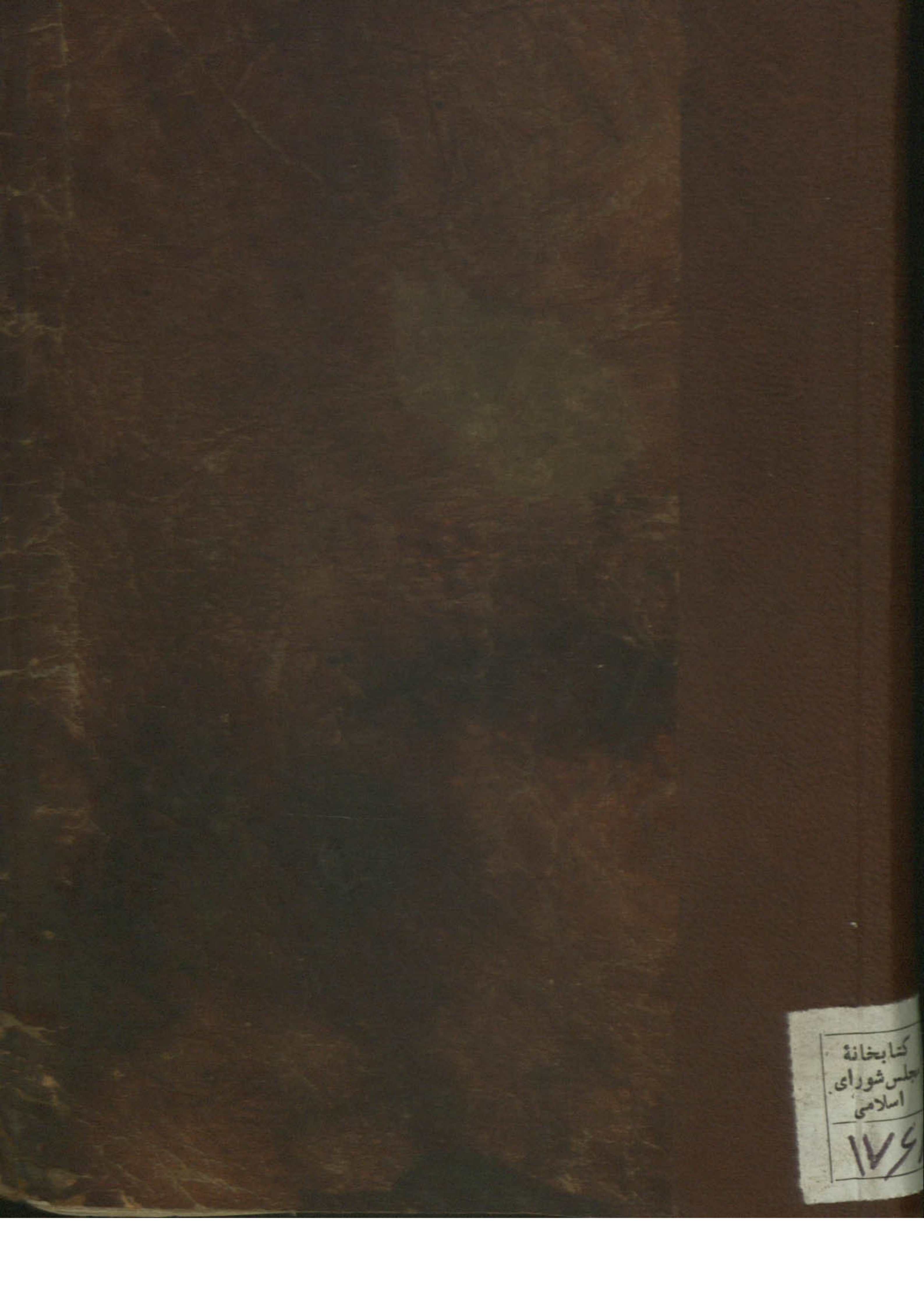
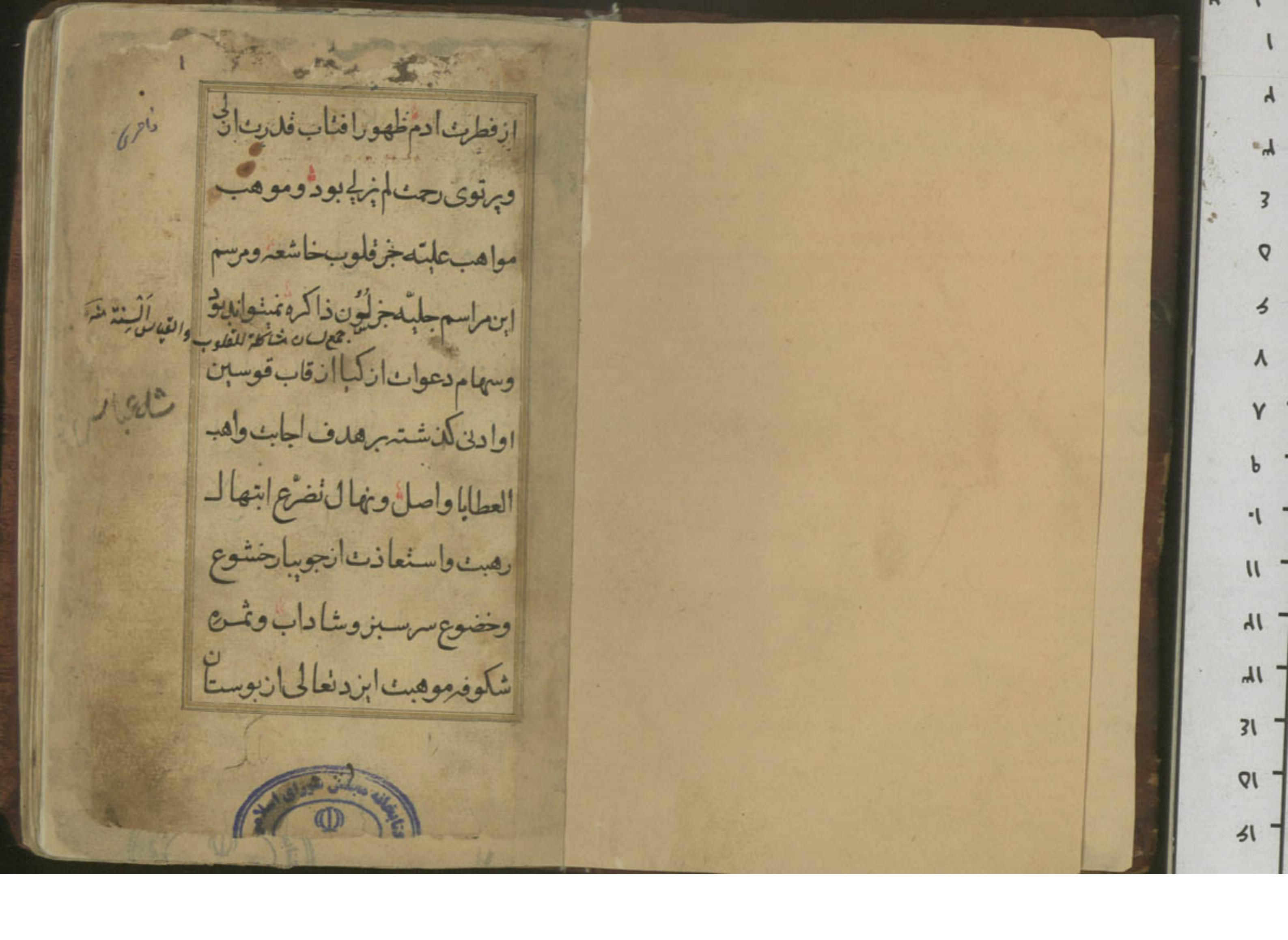



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب شرح دعای صباح
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۸۱
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۴۶



از فطرت ادم ظهور افتاب قدرت ازلی

و پرتوی رحمت لم یزلی بود و موهب

مواهب علیه جز قلوب خاشعه و مرسم

این مراسم جلیه جز لسن ذاکره نمیتواند بود

و سهام دعوات از کبا از قاب قوسین

او ادنی گذشته بر هدف اجابت واهب

العطایا واصل و نهال تضرع ابتهال

رهبت و استعاذت از جویبار خشوع

و خضوع سرسبز و شاداب و ثمره

شکوفه موهبت ایزد تعالی از بوستان



تبتل رغبت واستکانت حاصل بود
وابداع نثر لآلی شاهوار وجواهر
ابدار دعاء صباح از نظم ان هویدا
وسایح وشرایف وفضایل ان بخط
مبارک سید الاوصیا وامیر الاتقیا
علی المرتضی علیه التحیة والثناء مرقوم
ولایح بود ساخ الماء تبیح سیحا وسیحانا
جری علی وجه الارض وظهر باین صورت
هذا دعاء علمنی رسول الله یعنی این
دعائیست که تعلیم داده است رسول

في المنتخب قال الشريف يحيى بن القاسم العلوي اليمني ظفرت بسفينة قد وجدت فيها مكتوبا بخط امير المؤمنين ع ما هذه صورته هذا دعاء علمني رسول الله

رسول خدا من داوم علی قرائته والعالم
مملو من البلایا ما یضره ابدا یعنی کسی
مداومت نماید برخواندن ان وحال
انکه عالم مملو باشد از بلاها ضرری
بمداومت کننده این دعا نرسد هرگز
ویصیر فی نظر الخلایق معززا ومکرما
ومداومت کننده این دعا در نظر خلایق
معزز ومکرم در اید ومعتبر ومحترم نماید
ولا یظفر به عدو وظفر وفیروزی
نیابد بروی هیچ دشمنی وکل من قصد

اِلَی عَدَاوَتِهِ لِتَرْجِعَ الْعَدَاوَةُ اِلَی صَاحِبِهَا
و هرکه قصد ویرا بدشمنی هر اینه
خصومت و عداوت او بخودش باز
میکردد وَيُؤْمِنُ مِنْ مَوْتِ الْفَجَاءَةِ
و ایمن کردد از مردن ناکهان وَ
يُوَسِّعَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ وَيُؤْتِيهِ مِنْ
مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ فِي ظَنِّهِ و ابواب
روزی بروی کشاده شود و از محلی
بوی رسد که کمان نبرد و توقع نداشته
باشد وَفِي وَقْتِ الْمَوْتِ يَكُونُ الْاِيمَانُ

مَعَهُ و در هنکام مردن و وقت جان
سپردن نقد ایمان از بغارت شیطان
ندهد و با متاع اسلام از عالم فانی بملک
باقی سفر نماید وَاِذَا بُعِثَ فِي قَبْرِهِ
قَامَ مَلَكٌ مَعَ بُرَاقٍ عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ
وَيُرْكِبُهُ وَيُدْخِلُهُ فِي الْجَنَّةِ رَاكِبًا
و چون مبعوث کردد حق تعالی
ملکی را فرماید که براق بر سر قبر وی
اورد و او را سوار ساخته به بهشت
عدن در اورد و از مشایخ منقول بود

محمد شاه

کران حضرت این دعا را بمفتاح الفتوح
والنجاح و رموز الکنوز والفلاح مسمّی
کردانید و در هر صباح و هر کربت
بقراءت آن مواظبت فرموده اند و
اکابر اولیا فرموده بودند که درین دعا
اسرار الهی و افضال نامتناهی مندرجست
و سلف چون بر قراءت این دعا
مداومت می نمودند بوصول مقاصد
وحصول مطالب خود فایز می امدند
لهذا این دعا را ترجمه نمود بجهت خیر

منظر درّ شاه و ار برهان جلالت
و شجاعت جوهر سپه سالار سلطان
عدالت و سخاوت آفتاب هدایت
و اضاءت ماهتاب بدارت و انارت
سلاله نجابت و اصطفائت نقابه
علاءت و ارتضاءت ناصر ابواب
الهدایة القویمة کاسر اعناق الضلالة
الظلیمة کافل العلماء بالطاف عنایة
قاتل الظلماء باسیاف عدالته اعنی
اعظم سلاطین الزمان افخم خواقین

الدوران السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان شاه سلطان
حسين الحسينى الموسوى
المصطفوى بهادرخان خلد الله
على رؤس العالمين ظلاله وابد
للمؤمنين موايد انعامه وافضاله و
بدانكه زمان خواندن اين دعا را از طلوع
صبح صادق تا شروق افتاب كفته اند
واكرچه در اوقات ديكر ممنوع نيست
وسبب اشتهار اين دعا بدعاء صباح

انست كه بلفظ صباح مصدر كشته
ودر فقره فاجعل اللهم صباحي هذا
مصرح بسم الله الرحمن الرحيم كرديد
اللهم يا من دلع لسان الصباح
بنطق تبلجه اي انكس كه بيرون اورد
زبان صباح را بجهت سخن كفتن روشن
شدن وجه شبيه صورة انكه در نظر
ديده وران صبح خيز كه عين باطن
ايشان در جميع مواطن بكحل الجواهر
بصيرت تيز شده باشد هر اينه

از روی مشابهت جلوه گر است
و معنی آنکه چنانچه زبان مخفیات باطن
ضمیر را مخبر است صباح نیز مخفیات
ظلمت شب را مظهر است و صبح
عبارتست از روشنی که قبل از طلوع
افتاب از افق مشرق ظاهر گردد
بسان عمودی وان بر دو وجه است
اوّل آنکه چون از شب مقدار یکساعت
یا زیاده مانده باشد بیاض مستطیل
پیدا شود چنانچه در رای العین

ور

قریب بربعی از آسمان مرتفع گردد
بسان عمودی که اعلای او طولانی
و اسفل او عریض باشد و او را تشبیه
کرده اند بدنباله گرگ و بزبان نیز
شبیه است و وی را صبح کاذب گویند
زیرا که صورت او را حقیقتی نیست و حکم
از احکام دین برو تعلق ندارد و در
بعضی اوقات چون اواسط فصل
شتا هنگام صافی هوا و شبهای
ماهتاب این صبح ظاهر نشود و ثانی

اکوادو

انکه قبل از طلوع افتاب بیکساعت
یا زیاده اعلاء صبح اول بر طرف شود
واسفل او عریض تر گردد و سیاهی
که در تحت ان بیاض مستطیل است
چون خطهای سفید ظاهر شود
و با یکدیگر مختلط شوند همچنانکه
حق تعالی فرموده که بخورید و بیاشامید
مادام که ظاهر شود از برای شما خیط
سفید از خیط سیاه از فجر و آن صبح
ثانیست و او را صبح صادق گویند

چراکه بر تحقق روز دلیل است و
دلالتش مطابق واقع و نفس الامر است
و چون مقام مناسب ایراد اخبار
و براهین در کیفیت تحقق صبح نبود
از ذکر ان اعراض نمود و استعاره
نطق جهت روشن شدن صبح
از اوج صنایع طالع و ظهور راز از افتاب
بدایع ساطع است و شاید که ضمیر
تبلجه بمن راجع باشد و لسان صبح
عبارت از ظهور صنع او باشد یعنی

یوسف

ای انکسی که بیرون اورد مصنوعات
خودرا از ظلمت عدم جهت اظهار
کردن روشن شدن صنع خود را
از کنم عدم یا آن ادم علیه باشد یعنی
ادمرا بیرون اورد تا بسخن کردن
روشن سازد اسمائ صنایع خود را
همچنانکه حق تعالی فرموده که کفت
رب تو ای محمد مر فرشتکانرا که بدرستی
که من کردانند ام در زمین خلیفه
یعنی ادمرا خلق میکنم و خلیفه میکردانم

ناحق بریزدم

ملائکه کفتند که ایا میکردانی تو در زمین
کسی را که فساد کند در زمین و خون
کند و حال انکه ما حق سوما تسبیح میکنیم
بحمد تو و تقدیس از برای تو میکنیم
حق تعالی فرمود که بدرستی که من
میدانم چیزی را که شما نمیدانید
و حق تعالی تعلیم کرد ادمرا اسمارا
کل اسمارا یا آن نور محمدی ص باشد
همچنانکه کفته اند ای مهر تو سرمایه
ایجاد شده اقلیم نبوت ز تو اباد شده

رستم ١٦ ال

٢



ایشام

صبحست رخ خوب تو در شام عدم
آدم بظهور تست آزاد شده ای
همچو خورشید از اوج صفا کرده ظهور
چون صبح دوم کرده جهان را پر نور
وانکه ز کلام کرده دین را دستور
طی بحکم حکیم توریه و زبور وَسَرَّحَ
قَطَعَ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ الْمُدْلَهِمِّ بِغَیَاهِبِ
تَلَجْلُجِهِ وفرستاد پارهاء شب تیک
تاریک تاریک کشتن را یا شب تاریک
کشتن بسیار تاریک را بتیرکی تاریکها

کرده م

قیل التسریح کنایة عن
انعدام ظلمة اللیل
تدریجا بتدریج طلوع
الصبح منه

تحریک شب یعنی فرستاد انات وساعات
شب را بر سبیل تدریج دفعةً دفعة و
قطعة قطعة که پیوسته بود بمجموع
تاریکی مایل بتردد نابود
شدن یا زوال شدن او که عبارت
از وسط او باشد پس کنایه از زیادتی
تاریکی او باشد زیرا که وسط شب
تاریکتر است و هرگاه ضمیر تلجلجه مثل سابق
برهنادی راجع باشد پس لیل بنا
بر احتمال اول عبارت از انعدام

پادشاه

بعض موجودات یا کلّ موجودات است
هرگاه فعل ماضی بمعنی مستقبل
باشد و بجهت تحقیق وقوع آورده
شده باشد زیرا که در نفخهٔ اولی کلّ
مخلوقات منعدم خواهد شد بنا
بر بعضی آیات و روایات بر احتمال
دیگر کنایه از گیسوی مشکبوی
پیغمبر است وَ اَتْقَنَ صُنْعَ الْفَلَكِ
الدَّوَّارِ فِي مَقَادِيهِ تَبَرُّجِهِ
و محکم گردانید خلق فلک بیک گردنده را

قيل اضافة الصنع الى الفاعل لا الى المفعول منه

باعتبار

باعتبار سرعت و دوام دور در مقدار ها
خود آرای آن فلک و آرایش آسمان
بزینت کواکب است همچنانکه حق
تعالی فرموده که بدرستی که ما زینت
دادیم آسمان دنیا را بزینت ستارگان
و میتواند بود که حرف تعریف از برای
استغراق باشد زیرا که نظر بانسان
زینت فلک اسفل زینت فلک اعلی
خواهد بود اگرچه عکس آن نیز در افلاک
متصور است باعتبار لطیف بودن

دست رستم بیک

۲/۲

وهرگاه ضمیر ترجمه بر منادی راجع باشد
پس تبرج بمعنی ظهور اثار صنع اوست
وَشَعشَعَ ضِیاءَ الشَّمسِ بِنُورِ تَأجُجِه
وبرافروخت روشنی افتابرا که عبارت
از ظهور او باشد وقت صبح بنور افروخته
شدن ان افتاب که هیچ زبانه کشیدن
اتش است در زیاده شدن اتش وفرق
میان ضوء ونور انست که ضوء قایم
بذات خود است ونور قایم بذات غیر
همچنانکه حق تعالی در قران فرموده که

کرداند

کردانید حق تعالی افتابرا ضیاء وماهتابرا
نور وتذکیر ضمیر باعتبار مضافست
وهرگاه بمنادی راجع باشد پس تاجج
کنایه از افروختن اتش محبت خود باشد
بر قلوب اولیاء خود یَا مَن دَلَّ بِذَاتِهِ
عَلَی ذَاتِه ای انکسی که راه نمودی بخود
خود وسیله غیری بر معرفت ذات خود
غیر خود را چنانچه بعض اکابر مناجات
کرداند که الهی وسیله بتو هم توی
تو معرفت تو بعقل کی تواند کرد نتما

مهر باقر

صنع تو بتو وحق تعالی در حدیث قدسی
فرموده که بودم کنز مخفی پس دوست
داشتم اینکه شناخته شوم پس خلق کردم
مخلوقات را از برای انکه شناخته شوم و
حضرت امیر المؤمنین ع هنگامی که سؤال
کردن از او از اثبات صانع را فرمود که
پشکل دلالت میکند بر شتر و سرگین
دلالت [میکند] بر خر و آثار قدم دلالت میکند
بر راه رفتن پس هیکل علوی باین لطافت
و مرکز سفلی باین کثافت چگونه

دلالت

دلالت نمیکنند بر لطیف خبیر و فرمود
که بصنع خدا استدلال کرده میشود
بر [وجود] خدا و بعقول اعتقاد کرده میشود معرفت
او و بفکر ثابت میشود معرفت [حجت] او وحق تعالی
معروفست بدلالت مشهور است بیّنات
و میتواند بود که ازین عبارت استدلال
جویند بر انکه صفات الله عین ذاتست
نه زاید بر ذات یعنی دلالت نمود
غیر خود را با فعال ذات خود بر معرفت
صفات ذات خود که آن صفات عین

خو م

ذاتست پس دلالت نموداست بر معرفت
ذات خود وبعضی گفته اند که دلالت
ایضا عین ذاتست نه زاید بر ذات و
اظهر انست که از جمله صفات فعلیه باشد
وصفات عینیه انست که هرگاه زاید بر ذات
باشد لازم اید تعدد قدما یا افتقار و
نخوان وبدانکه مراد از معرفت الله معرفت
ذات وصفات عینیه او نیست چه ذات
وصفات او جل شانه مجهول الکنه است
وفکر واندیشه را درحریم حرم کبریاء

اوراه نیست وهر صفتی از صفات کمال را
که ذوی العقول یافته اند وازبرای
حق تعالی اثبات میکنند ممکنیست از ممکنات
وانتهای فکر ایشان است وذات مقدس
باری تعالی از ان منزه است همچنانکه
گفته اند هرچه پیش تو غیر از ان ره نیست
غایت فکر تست الله نیست وحضرت امام
محمد باقر ع فرموده که ایا نامیده شده است
حق تعالی عالم وقادر مگر از برای انکه
بدرستی که بخشیده است او مر علما را

وزیر

علم

ومرفادربن رافدرت وهرچه تمیز
دهید شما بوهمهاء خود دراد ق
معانی آن مخلوقست مصنوعست مثل شما
وباری تعالی واهب قدرتست وتقدیر
کنند مونثست وبسا باشد که مورچها
کوچك توهم کنند که بدرستی که مرحق
تعالی راست دوشاخ از برای انکه
دوشاخ داشتن کمال مورچه انست
وتصور میکنند که نبودن دوشاخ
نقصانست از برای او وهمچنین انست

حال

حال عقلاء در چیزی که وصف میکنند
حق تعالی را باو در آنچیزی که گمان می
برم وبسوی خداست مفزع وحضرت
امیر المؤمنین فرموده که کمال توحید
نفی صفاتست از واجبات وهرگاه ذات
وصفات واجب را نتوان دانست
پس مراد از معرفت الله اثبات ذات
وتوحید اوست بدیدن ودانستن
اثار وقدرت او در افاق وانفس
همچنانکه حق تعالی در قران فرموده

دیر غلط

که بدرستی که در خلق کردن اسمانها
وزمین ودر اختلاف شب و روز
ودر کشتیهای که جاریست در دریا
بسبب نفع دادن انسانرا ودر چیزی
که فرستاده حق تعالی از اسمان که ان
چیزیست از برای انکه بان اب زنده
زنده کند زمین را بعد از مردن ان و
در پراکنده کردن در زمین از دابه و
در تصرف بادها و ابرها مسخر میان اسمان
وزمین هر اینه علامتهاء معرفت الله است

ازبرای

ازبرای جماعتی که عقل دارند وتعقل
میکنند درین ایات وچون مردم را ممکن
نبود که بجمیع اوضاع عالم علوی وسفلی
واسرار ان مطلع شوند پس حق تعالی
از بی نهایت عنایت کامله خود هرچه
در عالم افرید بود از ظاهر وباطن و
علوی وسفلی ادم را بر مثال ان گردانید
همچنانکه حق تعالی فرموده که زود است
که بنمایم ایشانرا ایات خود را در افاق و
در نفسهای ایشان ونمونه از صفات

عمر

خود را باو کرامت فرمود چنانکہ عالم
مسخر او ست بدن انسانرا مسخر روح او
کردانید تا مردم را از اطلاع بر ترکیب
اعضا و ترتیب اجزاء خود شان بر عالم
علوی و سفلی اطلاع بهم رسانند و از
انجا معرفت باری تعالی تحصیل کنند
و از امر و نهی ارواح ایشان مر بدن
ایشانرا امر و نهي حق تعالی را در عالم
معلوم کنند همچنانکہ کفتہ اند کہ اي نامہ
نسخہ الهي کہ تويي وی اینہ جمال شاهي

کہ تویی

کہ تويي بیرون ز تو نیست هر چہ در عالم
هست از خود بطلب هر انچہ خواهي
کہ تويي و حضرت رسول ص فرموده کہ هر کہ
بشناسد نفس خود را پس بدرستی
کہ شناختہ است رب خود را یعنی هر کہ
بشناسد نفس خود را کہ یکیست و مدبر
بدان اوست و پیش از وجود بدن بود
و بعد از بدن باقیست و دیدنی نیست
و مجهول الکنہ است پس بدرستی کہ
شناختہ است رب خود را بخوبی کہ

الایمان

وصف نفس خود کرداست زیراکه
که حق تعالی مثل زوجست ازبرای عالم
مکرانکه داخل درعالم وخارج ازآن نیست
واحتیاج بآن ندارد بلکه موجد اوست
وبعضی کفته اند که یعنی هرکه بشناسد
نفس خودرا بحدوث وامکان وزوال
وحاجت پس بدرستی که شناخته است
رب خودرا بضد ان یعنی بقدم ووجوب
ودوام وغنا یا هرکه بشناسد نفس خودرا
بلاء پس بدرستی که شناخته است

رب خودرا ابدا واز اینجهت حضرت رسول
ص مقدم داشته است علم ابدان را در
قول خود که فرموده علم بردو قسمست
علم ابدان وعلم ادیان وبعضی کفته اند
که علم ابدان را مقدم داشته اند ازبرای انکه
علم ادیان احتیاج ببقاء ابدان دارد واین
معرفت را که از معلول بعلت باشد
راه ظاهر است دلالی وبرهان انی
کویند زیراکه عقل را کار افتاده که بسعی
خود ازابتدا کرده سلوک دران نماید

ابابک

وممکن است که مراد درین فقره عکس
ان باشد که از علت بمعلول است واین
معرفت را راه باطن تعلیلی وبرهان
لمی گویند زیرا که خدای تعالی نماید
این راهست وانبیا را بهدایت ان
فرستاده است وبعضی حکماء اشراقیین
وصوفیه گفته اند که نزد اهل بصیرت
واجب بدیهی الوجود هست احتیاج
بدلیل ندارد ازبرای انچیزی که نقل
کردیم ما انچیزیرا از ایشان در ام الحقایق

ابنز

در تفسیر ایة الکرسی وذکر کردیم تمام
دلایل ایشانرا در زبدة الدعوات
وَتَنَزُّهُ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ
ومنزه وپاکست از جنسیت ومانند
بودن افریدهاء خود همچنانکه در قران
واقع شده که نیست مثل خدا چیزی
ومراد از تنزیه جنسیت او از مخلوقات
عدم مشارکت ذات واجبست با ممکنات
در ذاتیات مثل مغایرت ایجاب با امکان
وقدم باحدوث وغنا با فقر وامثال

جوان کافر

ان والّا در کتب کلامیه واقع است
که ذات حق تعالی مشارکت دارد با
ذات ممکنات در مفهوم ذات که عبارت
از قایم بودن شئ است بنفس خود نه
بغیر مثل عرض که قایم است بغیر وَجَلَّ عَنْ
مُلَایَمَةِ کَیفیَّاتِه وبزرگست قدرش
از فراهم آوردن کیفیات او هیچکس
نمیتواند که عالم شود بر کیفیات ذات
اقدس وصفات مقدس بلکه کیف
ندارد همچنانکه روایتست که بدرستی

که حق

که حق تعالی مکیف ساخته است کیف را
بود و نبود و کیف و مؤین ساخته است
این را بود و این نبود لیس شناخته
نمیشود بکیفوفیت و نه باینونیت وقیاس
کرده نمیشود بچیزی زیرا که صفات
او نفی ضدش راجعست مثلا داناست
یعنی نادان نیست کما روی کمال
التوحید نفی الصفات عنه بخلاف
آفریدگان که صفات ایشان کیفیاتست
زاید بر ذات ایشان و هر یک منشأ

از بند مغایری از بی دیگری چنانکه
علم ما حالتیست زاید بر ذات ما که بهم
رسید است بما رست محسوسات
ومعقولات يَا مَنْ قَرُبَ مِنْ خَوَاطِرِ
الظُّنُونِ ای انکه نزدیکست از خواطر
ظنون دل یعنی دل تصدیق بر وجود
او میکند نه انکه او را میداند بلکه انچه
در دل در اید نه او ست بلکه نشانه ایست
از او و را هست برای شناسای او
ازینجهت قرب گفته پس مراد از خاطر

باطن

سرشته الحال با سم الملک الله

اینجا دلست ای دل بغم روی تو دربند
شد جان در خم گیسوی تو پیوند شد
چون دیدن رویت نبود حد کسی
هر کس بخیالی ز تو خرسند شد با
نزدیکست او بدانستن خواطر ظنون
یعنی میداند او خواطر ظنون مردمان
همچنانکه حق تعالی فرموده که ما اقربیم
بسوی او از حبل ورید وَبَعُدَ عَنْ
مُلَاحَظَةِ الْعُيُونِ و دور است از
نگریستن او را بگوشهاء چشمان

بر

مردمان وغرض از تعبد امتناع رؤیت
مخلوقست خالق خود را بچشمان ظاهر
یا حق تعالی بصیر است ومنزه است
از نگریستن بچشم زیرا که این از خواص
اجسام وصفات منقوصه است وما
حصل این دو فقره بنا بر احتمال
ای کسی که از چشم ودیدن دور است
ونزدیك بدل ودانستن است ای
بدل نزدیك دور از دیده کریمان من
یعنی غایب زمانی از دل من جان من

وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ اَنْ يَكُونَ
ودانست وداناست بدانچه ثابت
ومتحقق کردد وبیشتر از ثبوت وتحقق
ان زیرا که ذاتی که ازلی وابدی بود
علم ان بجمیع اشیاء موجوده وستوجد
یکسان خواهد بود یَا مَنْ اَرْقَدَنِي
فِي مِهَادِ اَمْنِهِ وَاَمَانِهِ ای انکسی
که خوابانید مرا در کهواره بی خوف بودن
وزنهار او وتشبیه نموده بی خوف بودن را
بحال طفلی که در کهواره خوابیده باشد

مادیان

واین دلیل آن نمیشود که از سطوت
الوهیت خایف نباشد زیرا که مراد
از امن وامان ضمان ما یحتاج اوست
در دنیا مثل ضمان پدر ومادر از برای
طفل وَأَيْقَظَنِي إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِن
مِنَنِهِ وَإِحْسَانِهِ ومتنبه وبیدار
ساخت مرا بسوی چیزی که بعطیه
من قرار داد از انعامات ونیکوئی
کردن خود ونعمتهای حق تعالی هر
چند شمرده نمیشود همچنانکه حق

حق تعالی فرموده که هرگاه بشمارید
نعمتهای خدارا نمیتوانید از عهده
آن برآمد لیکن منحصر است در دو
جنس دنیوی واخروی ودنیوی
بر دو قسم است موهبی وکسبی
وموهبی نیز بر دو قسم است روحانی
وجسمانی وهمچنین کسبی بر دو قسم است
روحانی وجسمانی واخروی آنست
که عفو کند آنچیزی را که افراط وتفریط
شده است ازو وراضی شود ازو

وجای دهد او را در اعلاء علیین
با ملائکه مقربین و یا مرادمها دامن و
امان خوابانید و اکاه کردانید در حالی
که ناظر در بسیاری از لطف و احسان
که از عهده شکر بیرون آمدن آن محالست
بلکه از عهده شکر شکر همچنانکه حضرت
داود ع مناجات کرده و همچنین
که حضرت موسی ع اکه ای رب من
چکونه شکر تو کنم و حال انکه استطاعت
ندارم که شکر تو کنم مکر بنعمت دویم

از نعمتهای تو و در روایت دیکر
و شکر کردن من از برای تو نعمت
دیکر است که واجب میکرداند بر من
شکر را از برای تو پس حق تعالی
وحی فرستاد بسوی او که هرکاه
دانستی این را پس بدرستی که شکر
کرده تو مرا و در خبر دیکر هرکاه دانستی
که بدرستی که نعمتها از من است راضی
شدم از تو بسبب این از حیثیت شکر
کردن تو یعنی این نحو دانستن بمنزله

کوساله

شکر کردن است وَكُفَّ اَكُفَّ السُّوءِ
عَنِّي بِيَدِهِ وَسُلْطَانِهِ وباز داشت
دستهاي بد را از من بيد قدرت
خود و غلبه خود جلّ قدره وعظم
سلطانه ومراد از دستهاء مطلق
بديها است يا كسي بد است و ذکر يد
كه آلت وتابع اوست بجهت اغلبيت است
صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ اِلَيْكَ فِي
اللَّيْلِ الْاَلْيَلِ افاضه كن خدايا رحمت خودرا
بر کسی که راه نماست بسوی شناخت

ذات مقدس وصفات اقدس تو در
شب بسيار تاريك جهل وكفر را
بشب تاريك تشبيه كرده چنانچه در
شب بي ماهتاب براه نتوان شد
در معرفت ذات وصفات حق تعالى
واحکام شرعیه نیز بي دليل راه بمقصد
نجات ومنزل فلاح نتوان برد وَالْمَاسِكِ
مِنْ اَسْبَابِكَ بِحَبْلِ الشَّرَفِ الْاَطْوَلِ
وچنگ زننده است از اسباب رحمت
تو بريسمان شرف بسيار دراز يعني

بمعنمدی که شریف ومشرفست و
مشتمل است بر فواید بسیار ومستمر است
فواید او وبرازمنه بیشمار که ان کنایه
ازقران مجید است همچنانکه روایت
شده است که بدرستی که قران
حبل الله متین است که منقضی نمیشود
عجایب او وکهنه نمیشود از بسیاری
رد کردن هر که بگوید بان صادقست
وهر که عمل کند بد وراشد است
وهر که چنگ زند بان هدایت یافته است

بسوی

بسوی صراط مستقیم بامراد از حبل
الشرف الاطول امیر المومنین ع باشد
همچنانکه انحضرت فرموده من کلام ناطق
خدای تعالی ام وبعضی گفته اند که هستی
تو کتاب روشن از کار جهان ظاهر حروف
نست اسرار نهان تو لوحی واسرار جهان
در تو عیان وانجا که عیانست چه حاجت
بیان یا نسب حضرت رسول باشد
چنانکه از برای انحضرت این فقره آیه آمده است
وَالنَّاصِعِ الْحَسَبِ فِي ذِرْوَةِ الْكَاهِلِ

گرک

حسب ۳



الاعبل وخالص وروشن وپاکست
فضایل اباء او در مرتبه وبلندی
تشبیه نموده مرتبه او را بذروه کاهل
اعبل که بلندی میان دوشانه شخص
بزرگ تن است از قبیل تشبیه معقول
بمحسوس والثابت القدم علی زحالیفها
فی الزمن الاول واستوار وثابت
قدمست عقل کامل او در زحالیفهاء
اول فطرت یا از ازل وعلی الاخیار
المصطفین الابرار وبر اهل بیت

اوکه خوبان

جمیع المصاریع باعتبار تعدد
افاق البلاد او تعدد الایام

اوکه خوبان وبرگزیدگان وارباب خیر و
بزرگی اند وافتح اللهم لنا مصاریع
الصباح بمفاتیح الرحمة والفلاح و
بکشا خدایا از برای ما بکشادن درهاء صباح
بکلید هاء رحمت ونجات وفیروزی و
بقاء عمر ورستگاری والبس اللهم
من افضل خلع الهدایة والصلاح
وبپوشان مرا خدایا از فاضلترین و
بهترین خلعتهاء هدایت ونیکوکاری
وشاید که مراد انحضرت در کلمه لنا فتح

طلوع
وتناء دیگر از دریا باعتبار
افتاب گرده وتمام
افاق روشن خواهد شدم

افراسیاب



مصابیح صباح بمفتاح رحمت بر روی
تمامی امت باشد ودر فقره ثانیه که البتّه
باشد کمال هدایت وصلاح که مخصوص
اهل عصمت است اراده فرموده باشد
واین مخصوص انحضرت ووارثان ولایت
وهدایت اوست وهمین جهت البتّه
نگفت پس سوای ایشان هر که میخواند
باید اراده کند الباس خلعت هدایت
وصلاح امثال خود را نه امثال انبیا
واولیا را اینجا بناء کلام بر تشبیه است

والباس ترشیح التشبیه **وَاغرِس اللّٰهمّ**
بِعَظَمَتِكَ فی شِربِ جَنانی یَنابیعَ
الخُشُوعِ وبنشان خدایا بسبب بزرگی
که تراست در زمین انجور دل من چشمهای
فروتنی را ودر بعض نسخ ینابیع که جمع
ینبع وان درختیست که از چوب او کمان
سازند واز شاخهای ان تیر واین
انسب است بلفظ غرس پس درخت
فروتنی استعاره مصرحه وغرس
ترشیح الاستعاره است **وَاجْرِ**

اللّهمّ لِصَبَّتِكَ مِنْ آماقی زفراتِ
الدُّموعِ وروان کن خدایا از سبب
ترسانکی که مراست از توان کوشهاء
چشم من قطرات اشك را یا بر دل من بینداز
ترس بزرکی خود را بمن بده که از چشم من
قطرات اشك روان شود وَادِبِ اللّٰهُمَّ
نَزَقَ الخُرُقِ مِنّی بِازِمَّةِ القُنُوعِ واصلاح
اور خدایا سبکباری وبدخوی که مراست
بمهارها قناعتها یا خرق بمعنی سر
کشتکی است همچنانکه کفته اند یارب

نتولی

زهوس بسکه کشیدم ازار چون نافه
خمیده شد تنم در تك بارت سرکشته ام
از سبك سری در ره تو از حبل قناعتم
درآور بمهار اِلٰهی اِن لم تَبتَدِئنی الرَّحمَةُ
مِنكَ بِحُسنِ التَّوفِیقِ خدایا اکر سبقت
نمیکند مرا رحمت از تو بتوفیق نیکوکاری
فَمَنِ السّالِكُ بی اِلَیكَ فی اَوضَحِ الطَّرِیقِ
پس که باشد برنده مرا بسوی شناخت
تو در روشن ترین راهی یعنی واز کدام
سبیل الحق من سبیل الشیطان لکنه

اوضح

يحتاج الى اللطف لمن كان طالبه وهو
لمّة الملك فى مقابلة لمّة الشيطان تحقيق
يحتاج الى طول الكلام لا يسعه المقام
وَاِنْ اَسْلَمَتْنِى اَنَاتُكَ لِقَايِدِ الاَمَلِ
وَالْمُنٰى واكر واسپرد حلم وسكون
ودانى تو مرا بكشنده اميد وارزوها
كه كنايه از نفس اماره باشد فَمَنِ الْمُقِيلُ
عَثَرَاتِى مِنْ كَبَوَاتِ الْهَوٰى پس كه باشد
عفو كننده لغزيدنها وزلتها مرا
از حدتها هواء نفس وَاِنْ خَذَلَنِى نُصْرَتُكَ

عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ واكر
فرو كذارد مرا يارى كردن تو در وقت
نزاع من با نفس اماره وشيطان يا در وقت
جنك نفس مطمئنّه با شيطان فَقَدْ
وَكَلَنِى خِذْلاَنُكَ اِلٰى حَيْثُ النَّصَبِ
وَالْحِرْمَانِ پس تحقيق كه باز كذاشت مرا
اين فرو كذاشت تو بسوى تعب ورنج
كه دوريست از درجات رحمت تو وناامید
بودن از بركات عنايت تو ولا يلزم
من هذه الفقرات الجبر والتفويض بل

جهانكير

بل يلزم منها الامر بين الامرين لان المجبور
لا يثاب والمفوّض لا يقاوم على مدافعة
النفس الامارة الهى اَرَانِي مَا اَتَيْتُكَ اِلّا
مِنْ حَيْثُ الآمَالِ خدايا مى بينى مرا و
ميدانى كه امدن من نيست بسوى تو
مگر از براى اميدهاء كه بدرگاه تو دارم
اَمْ عَلِقْتُ بِاَسْبَابِ حِبَالِكَ اِلّا حِين
بَاعَدَتْنِى ذُنُوبِى عَنْ دَارِ الوِصَالِ يا
چسبيده باشم باسباب رحمت تو كه
همچو ريسمانهاء محكم وموصل است مرا

بمطلوب

بمطلوب من مگر وقتى كه دور كرده است
مرا گناهان من از دار وصال كه عبارتست
از خلوت سراى وصل بجناب حق وقطع
تعلقات از ما سواى مطلق فَبِئْسَ
المَطِيَّةُ الَّتِى امْتَطَتْ نَفْسِى مِنْ هَوَاهَا
پس بد مركبيست ان مركب كه نفس من او را
مركب خود ساخته است از جهت ارزوها
خود فَوَاهًا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا
وَمُنَاهَا پس در عجبم مر ان چيز را كه تزيين
كرده واراسته ساخته از براى نفس من

من اندیشها وارزوهاء او وَنَبَأَ لَهَا
لِجُرْأَتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا وهلاکت
وخسارت بودم نفس مرا از سبب
جرءت و دلیری او که صاحب و باری
دهند آن نفس است وحال انکه بربنده
اطاعت صاحب خود فرض و بر مستعین
تواضع معین خود واجبست اِلٰهِي
قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجَائِي خدایا
بکوفتم در رحمت تورا بدست امید خود
که بجناب تو دارم باب رحمت استعاره

بالکنایه است

بالکنایه است وهمچنین ید رجائی وقرع
که از جمله ملایمات است ترشیح خواهد بود
وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لَاجِئًا مِنْ فَرْطِ أَهْوَائِي
وگریختم از هرچه رضاء تو در ان نبود بسوی
تو امدم در حالتی که پناه گیرنده بودم
بتو از بسیاری هواء نفس خود وَعَلِقْتُ
بِأَطْرَافِ حِبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَائِي ودر
اویختم بهر طرف ریسمانهاء عنایت
تو که موصلند مرا بمطالب من سر
انکشتان دوستی خود را التشبیه نموده

موش

تو

تعلق خود را بجناب حق بشخصی که دست
در ریسمان زده باشد و در او بجهت
آنکه خود را درجائی رساند فَاصْفَحِ
اللّٰهُمَّ عَمَّا كَانَ مِنِّي مِنْ زَلَلِي وَخَطَائِي
پس اعراض کن خدایا از آنچه ثابت و متحقق
شد از من بسبب زلتها و گناهان
من وَاَقِلْنِي اللّٰهُمَّ مِنْ صَرْعَةِ رِدَائِي
وعفو کن خدایا مرا از افتادن رداء
من که آن هلاک منست و افتادن
رداء کنایه از دور گشتن از جناب

حق

حق است جل جلاله بجهت عدم اخلاص
در اعمال حسنه و در بعض نسخ دائی واینجا
مراد آن و مرض داست که آن منشاء
کاهلی در عبادات و ماندگی از طاعات است
فَاَنْتَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ پس
بتحقیق که تو سید منی وطاعت تو بر من
فرضست واطاعت تو بر من واجبست
در همه حال ناصر منی تو وَمُعْتَمَدِي
وَرَجَائِي وَغَايَةُ مُنَايَ فِي مُنْقَلَبِي
وَمَثْوَايَ واعتماد من بر تست تو ای

مرغ

که تکیه کردم برحمت تو امید من تویی
ونهایت امید ها وارزوها تویی
درحالتی که منقلبم ازدار فانی بسرای
باقی وقیل یارب زقصور عمل وحال
تباه ؛ سر بر فلك افراخت مرا کوه کناه
ان به که برم جانب عفو تو پناه ؛ چون
درخور عفو تو بود کوه چه کاه ؛ الهي كيف
تطرد مسكينا التجا اليك من الذنوب
هاربا خدایا چه کونه دور کرداینده
کناداراست ازاعمال حسنه نزدیك

کسی دام

کنند

کشته بفیض جناب تو درحالتی که
ان مسکین التجا بسوی رحمت تو اورده است
واز کناهان خود کریخته باشد که کنایه
از توبه است ام كيف تخيب مسترشدا
قصد الى جنابك ساعيا ایا چه کونه
بی بهره وبی مطلوب ذات وصفات
تست درحالتی که ان طالب قاصد وصول
بجناب تو باشد وسعی کننده در وصول
ان ام كيف ترد ظمانا ورد الى
حياضك شاربا ایا چه کونه دور کردانی

خروس
کردانی طالب راه راست
را کران نشناختم

ومحروم گذاری تشنه لبی را که رسید
باشد بجو ضهاء ضلال رحمت توان
اشامیدن که کنایه از استفاضه ان
رحمتست ومبتلای بحر نوالت همه
داده زلال ∴ نه جرخ حبابیست از ان
بحر کمال ∴ لب تشنه مرا جه کونه بر کردانی
زان کز ابر لطف شد ما لا مال كَلَّا وَ
حِيَاضُكَ مُتْرَعَةٌ فِي ضَنْكِ الْمُحُولِ
چنین نیست که دور کردانی وچون
چنین باشد وحال انکه حوضهاء رحمت

تو ما لا مالست از زلال مرحمت در وقت
تنکی حال وخشکی سال یعنی نایافت
مرحمت وَبَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلطَّلَبِ وَالْوُغُولِ
وحال انکه دری رحمت سرای تو کشا
ده است ازبرای دخول وطلب وصال
جناب تو نمودن أَنْتَ غَايَةُ الْمَسْؤُولِ
وَنِهَايَةُ الْمَأْمُولِ وتویی غایت انچیزی
که کسی اورا طلب کند وتویی نهایت
انچیزی که مردم بدو امیدوارند إِلٰهِي
هٰذِهِ أَنَّةُ نَفْسٍ عَقَلْتُهَا بِعِقَالِ

مهارهام

مَشِیَّتِكَ خدایا مهارها اینها نفس
مست بسته ام انها را ومحکم ساختم
بریسمان های اراده تو یعنی نفس
خود را تابع اراده تو ساختم اضافه
العقال بیانیة وفی الان قد تر تشبیح
التشبیه وَهٰذِهِ اَعْبَاءُ ذُنُوبِی دَرَأْتُهَا
بِرَحْمَتِكَ واین بارها وکرانیها که حاصل
کناه منست دفع کردم او را باعانت رحمت
تو وَهٰذِهِ اَهْوَائِی الْمُضِلَّةُ وَكَلْتُهَا
اِلٰى جَنَابِ لُطْفِكَ واین هواهاء نفس

من که مرا بر کراهی میداند واکذاشته ام
انها را بسوی استان سرای رحمت
تو لسوی لطف تو وظاهر است که لطف
تو ان خواهد کرد که مرا از انها نکه دارد
که مرا براه راست اورد فَاجْعَلِ اللّٰهُمَّ
صَبَاحِي هٰذَا نَازِلًا عَلَيَّ بِضِيَاءِ الْهُدٰى
وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا پس
بکردان خدایا این صباح مرا نازل و
فرود اینده بر من بروشنی هدایت
وارشاد که مقارن باشد لسلامت

برادو

در دین یعنی سالم بودن از عقوبات
اخرت وسلامت در دنیا یعنی فارغ
از محن وتعقلات او وَمَسائی جُنَّة
مِنْ كَيْدِ الْعِدى وَوِقايَة مِنْ مُرْدِياتِ
الْهَوى وبگردان شامگاه مرا دافع و
مانع از فکر وعذر دشمنان ونگاه
دار مرا از مهلکات هوای نفس
استدعا نمودن در صباح نزول ضیا
ودر مساء کید اعدا را خالی از نکبه
جلبه الطاف نخواهد بود اِنَّكَ قادِرٌ

دفع م
خفیه م

عَلى ما نَشاءُ بدرستی که توئی توانا
بر هرچه اراده کنی تُؤْتِي الْمُلْكَ عَلى مَنْ
تَشاءُ ومی بخشی از ملك وپادشاهی
بحسب اقتضاء حکمت خود بهر کسی
که اراده است زیرا که مالك الملك
بحقیقت توئی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ
تَشاءُ ومی ستانی ملك وپادشاهیرا
از هر کسی که خواهی وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ
وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ وعزیز میداری
ومیسازی باستحقاق وتفضلاهم

تراب کیک

کسی را که میخواهی بحسب دنیا

وعقبی وخوار میداری جزاءً وعدلا

هر کسی را که میخواهی بحسب اقتضاء

حکمت بالغه خود بِیَدِکَ الخَیْرُ اِنَّکَ

عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بدست قدرت تواست

نیکو از انبیاء ملک ونزع ان واعزاز وذل

واذلال که محض حکمست وهر چه

محض حکمست خیر محض خواهد بود

واگر خیر بمعنی خیار واختیار باشد

معنی کلام انست که اختیار این امور

بدست قدرت تواناست وبدست رستی

که تو یی توانا هر چیزی که ممکن باشد

تُوْلِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُوْلِجُ النَّهَارَ

فِی اللَّیْلِ داخل میسازی اجزای شب را

در روز در ما بعد غروب شمس یعنی

شب را در عقب روز میاوری و

داخل میسازی اجزاء شب را در ما قبل

طلوع شمس کقوله یکور اللیل علی النهار

ویکور النهار علی النهار فلا ینافی بقوله

ولا اللیل سابق النهار یا در می اوری

سهراب

اجزاء شب را در روز در وقت درازی
~~روز و در می اوری در وقت درازی~~
روز و در می اوری اجزاء روز را
در شب در وقت درازی شب یعنی
گاهی روز را دراز میکنی و شب را
کوتاه و گاهی بعکس ان و این حال در
بلاد که محاذات خط استوا نبوده باشد
ظاهر گردد و احتمال دارد که مراد ان
باشد که چون در هر بلدی باعتبار طول
و عرض روز و شب متفاوتست در درازی

و کوتاهی پس در هر وقتی از اوقات جزئی
از اجزاء شب داخل روز و چیزی از اجزاء
روز داخل شب شده باشد یعنی در
زمان واحد در بلدی شب را دراز میکنی
و روز را کوتاه و در بلدی دیگر در
همان وقت روز را دراز و شب را کوتاه
کما فی الصحیفة السجّادیة یولج کل واحد
منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه
وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ و بیرون می اوری زنده

تحرا مرة

فیه م

یا عالم م

که عبارت از مؤمن باشد از مرده که کنایه
است از کافر یا جاهل وبیرون می آوری
مرده را از زنده بهمان معنی زیرا که علم
مستلزم حرکتست وان از لوازم حیوانست
وجهل مستلزم سکونست وان از لوازم
مونست یا مراد انست که بیرون می آوری
از منی یا مادر مرده زنده وازنده مرده
وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ وروزی
میدهی هر کس را که میخواهی بی اندازه یا
بی مواخذه یا بی مظنه لا اله الا انت

نیست

نیست الا که ممکن نیست این کلمه دلالت بر
وجود وانحصار او میکنند وبر تقدیر
امکان یا وجود اشکال کرده اند وجواب
گفته اند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ به پاکی
یاد میکنم از همه نقصها بپاکی یاد کردن
من ترا ای ذات مستجمع جمیع صفات
ومقدس از جمیع اوصاف ذلال وبه
ستایش ترا یاد میکنم که شایسته الی
مَنْ ذَا يَعْرِفُ قَدْرَكَ وَلَا يَخَافُكَ کیست
انکه عارف باشد قدر وبزرگی ترا و

دلو



نرسد از قهر و عقوبت تو ومن ذا
يعلم ما انت ولا يهابك وكيست انكه عالم
باشد صفات ذات ترا بعظمت وجبروت
و وا همه نكند از سطوت الوهيت تو
مثل انسان كه مركب است از اضداد
و روا نيست بدرستى كه حق تعالى خلق
كرده است فرشته را كه نصف ان اتش
باشد و نصف ديكر برفست با اشخاص
متفرقه را الفت بقدرتك الفرق
الفت دادى بقدرت خود اجناس

مختلفه را

مختلفه را وخلقت برحمتك الفلق
وافريدى وخلق كردى سفيدى صبح را
برحمت خود كه ان محل اجابت دعاست
وانرت بكرمك دياجى الغسق ونورانى
وروشن كردانيدى بكرمى كه تراست
تاريكيها اول شب را ودر اين فقره ذكر
كرم ودر ما قبل ذكر رحمت مشعر بر نكته
جليه است از براى ذوى الالباب و
در اين سه فقره كفته اند اى برهمه
خلق لطف واحسان از تو

مثل انسان كه مركب است از اضداد و روا نيست بدرستى كه حق تعالى خلق كرده است فرشته را كه نصف ان اتش و نصف ديكر برفست با اشخاص متفرقه را

وافاضه رحمتست

اعلام سپاه

جمعیت هر جمع
پریشان از توشم

شق کشتن صبح نورافشان از نوش روشن
زرخش جهان بدینسان از نو وانهرت
الماء من الصم الصياخيد عذبا و
اجاجا وروان نمودی ابهارا از صلبیت
سنگهای سخت محکم درحالتی که ان
ابها بعضی شیرین وخشکوار است و
بعضی تلخ وناگوار وانزلت من المعصرات
ثجاجا وفرو فرستادی از ابرها باران
بادها فشارنده بارانی بکثرت وشدت
تمام وجعلت الشمس والقمر للبرية

هاءم

سراجا

سراجا وهاجا وگرداندی مهتاب وماهرا
از برای خلایق چراغ روشن من غير
ان تمارس فيما ابتدات لغوبا ولا
علاجا بدون آنکه ممارست نمای در انچیزی
که ابتدا کرده بخلق وافریدن ان چیزی بی
تعب ومشقت وبی آنکه معالجه نمائی خلق
کنی وبیافرینی واین امور دلالت دارد
بر کمال قدرت حق تعالی فیامن توحد
بالعز والبقاء پس ای بزرگ آنکسی که یگانه
بغلبه علی الکل والبقاء علی الابد

کو کال

یعنی غالب غیر مغلوب و باقی غیر فانی بودن
مخصوص ذات اقدس تست وَقَهَرَ عِبَادَهُ
بِالْمَوْتِ وَالْفَنَآءِ فاهر است بندگان خودرا
باخراج ارواح وافناء ابدان ایشان یا افناء
ارواح وابدان بود در نفخهٔ اولی وغیر عباد
بعضی مثل ارواح و بعضی دیگر مثل
اجساد اند و موید این انست که در بعض
نسخ لفظ عباده ندارد زیرا که درین حالت
تقدیر باید کرد مفعول را بچیزی که اعم
باشد از عباد صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَتْقِيَاءِ

رحمت کن بر محمد واهل بیت او که پرهیزکاراند
و پاکند از عقاید باطله وافعال ذمیمه وَ
اسْمَعْ نِدَآئِي وَاسْتَجِبْ دُعَآئِي وبشنو نداء
مرا در طلب حاجات که از حضرت
تو توقع میکنم و قبول کن دعاء مرا و روا
کن حاجت مرا وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ اَمَلِي وَرَجَائِي
و ثابت و محقق گردان بفضل وکرم خود
امید مرا و بدلجه از تو امید وارم يَا خَيْرَ
مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضُّرِّ وَالْمَأْمُولِ اي
بهترین کسی که خوانده یا شیء از برای دفع

کاهوش

شده

ضرر وطلب خیر وامید داشته شود باو
وامید وار باشند بدو لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ
بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي ازبراي دفع هر دشواري
وحصول هر اساني مهمان تو ساختم حاجت
خودرا وظاهر است که کریم با مهمان چه
میکند فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ
خَائِبًا پس رد مکن ودور مگردان مرا از
مواهب سنیه رفیعه خود نا امید وبي
بهره يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ اي بخشنده
نعمت نعمت داران وعفو کننده گناه

گناه کاران

٤٣

گناه کاران وتکرار ازبراي تاکید است
يا مراد از اول کریم الذات واز ثاني کریم
الصفات واز ثالث کریم الافعال باشد
یا اول کریم اسباب هدایت ودویم کریم
الصفح وسیم کریم النعم فی الدارین
باشد یا اول در دنیا وثاني در برزخ
وثالث در قیامت باشد بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْ
حَمَ الرَّاحِمِينَ امید وارم برحمت تو اي
ارحم رحم کنندگان واي رحم کننده
راحمین ودر بعض نسخ این زیادتی دارد

که پس از خواندن این دعا بی علم دود و یاد
کند حاجتهای خود را و دران سجده بگوید

إلهي قلبي محجوب وعقلي مغلوب و
نفسي معيوب وهواي غالب وطاعتي
قليلة ومعصيتي كثيرة ولساني مقر
بالذنوب فكيف حيلتي يا علام الغيوب
يا ستار العيوب وغفار الذنوب اي معبود

من دل من در پس پرده شده یعنی گویا
پرده بروی من کشیده شده که ما نعست (دل)
از در آمدن پسندیده و خرد من فاسد (دران)

گشته که درست در نیابد صلاح کار خود را
گویند فلان مغلوب علی عقله هرگاه افتی
و بلای بعقل وخرد او خورد اما بحد دیوا (نگی)
نرسد و نفس (من) عیب ناک شده بعلت پیروی
خواهشها خود و هوای من غالب است
و طاعت من کم است و گناه من بسیار است
و زبان من اقرار کننده است بگناهان
خود پس چه گونه است حیله من ای بسیار
داننده غیبها و پوشاننده عیبها و آمرزنده
معصیتها اغفر لي ذنوبي كلها يا غفار

یا غفار الذنوب و استر عیوبی یا ستار
العیوب و اقض حاجتی بحق القرآن
العظیم یا رحیم یا رحیم و صل علی
محمد و آله بیامرز گناهان مرا ای بسیار آمرزنده
گناهان کل گناهان را و بپوشان عیبها
مرا ای بسیار پوشاننده عیبها
و روا کن حاجت مرا بحق قرآن العظیم رحم
کننده و نگهدارنده مثل نگهدار یا کریم است
که گذشت و افاضه کن رحمت خود را بر محمد
و اهل بیت او کتبه الفقیر العبد صالح بنا

کل گناهان را

وطهارت کند و در محل نقش کردن آیة الکرسی بخواند و یک بار زیر ستاره
گذارد از هموم خلاص شود و روزی فراخ گردد ططططط
هرکه بنویسد بر جام زجاج بمرکب و زعفران سه ظاء و سه ططططط
میم با اضافه و با آب باران بشوید و بخورد هرچه یاد گیرد فراموش نکند فالله ع ع ع ع ع
خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ط ظ ط ظ

باب العین

چند اسم عالی و علی و متعالی و علیه و سمیع بخواند از علت ضیق و رنج صعب
خلاص شود و در روز جمعه هفتاد عین بر خرقه سفید نقش کند و با خاتمی از قلعی
ترکیب کند و در انگشت کند عیون حکمت بروی گشاده گردد و فهم برد
آسان شود تا در وقت خواب نام کم با خود دارد زیرا که خیالات بسیار بیند
و هرکه عین را هفتاد بار بمرکب و زعفران بنویسد و با خود دارد معشوق
مطیع شود و هرکه بنویسد بکاغذ سفید ده عین و اضافه کند با و پنج واو و
هرکه با خود دارد از سیر خلاص شود ع ع ع ع ع ع و سیالونک غل الجبال

باب الغین

در اسم غفور ع ع ع ع ع ع الی امیتا
و و و و و غفار و غنی ظاهر شده
هرکه ذکر اسم غنی مداومت نماید رزقش فراخ گردد و در تجارات سود
کند و هرکس بنویسد عین و پنج جیم بر پوست آهو بمرکب و زعفران
با اضافه ایه و با خود دارد بر دشمن مظفر گردد غ غ غ غ غ غ انهم لهم المنصورون
ج ج ج ج ج و ان جندنا لهم الغالبون

وهرکه هزار حرف غین بورق مستطیل نویسد ودر خانه دشمن دفن کند آواره شود

باب الفاء

۲۷ ف بنویسد و ۳ الف برکاغذ سفید رزق

بر وی آسان شود ف ا ف ا ف ا ف اللهم ان کان رزقنا

ف ف ف ف فی السماء فانزله وان

ف ف ف ف کان فی الارض فاخرجه

وان کان بعیدا فقربه وان کان قریبا

فیسره وان کان بینها فیسره برحمتك یا ارحم الراحمین

باب القاف

دویست عدد بنویس ودر زیر سنگ گران نهد خواب بسته شود واگر صد قاف بورق

آهو نویسد ودر زیر نگین نهد وباخود دارد چیزی بروپوشیده نشود

واگر در انگشتر نویسد وبصاحب تب دهد شفا یابد ونویسد ۲ قاف و ۲ میم

دایم با خود دارد بر دشمن ظفر یابد واذا قرءت القرآن الی مستورا

والحمد لله رب العالمین

باب الکاف

۳۰ عدد کاف بر

حریر سفید نویس ودر زیر نگین نهد مقبول القول گردد واز جفا ایمن باشد

ونویس سه کاف باضافه اسم وباخود دارد از دزد وراه زن ایمن باشد

ک ک ک وما ذلك علی الله بعزیز

باب اللام

ابرهیم

نویس پنج لام ویکی حا باضافه اسم ودر زیر ستاره گذارد ودر حمام دوزد

اگر سحر کرده باشد باطل شود ل ل ل ل ل ح وقل جاء الحق الی زهوقا

وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

باب المیم

روز چهار بار

بنی اسرائیل

نظر

اللهم انی اتوجه بنبیك نبی الرحمة واهل بیته الذین اخترتهم علی علم علی العالمین

اللهم ذلل لی صعوبته واکفنی شره فانك الکافی الغالب القاهر

دو رکعت نماز وایستد بر در مسجد رو بقبله وبگو

لبیك اللهم یا من علمه لا یحتاج الی المقال وقصده

لا یحتاج الی سوال ان العرب اذا استجارت

با طناب بیوتها اجارت وانت رب العرب والعجم وقد استجرت

من ابواب بیوتك لهذا المهم بجودك یا مغیث اغثنی

قال علیه السلام من استصعب علیه شیء فلیستهل بهذا الدعاء فانه یکفی ما یخاف

اللهم ما اصبح وامسی بی من نعمة او عافیة

ومن اودنیا فمنك وحدك

لا شریك لك لك الحمد

لك الشکر بها علی حتی ترضی وبعد الرضا

الوقت سیف قاطع

من الحصة ان لا تقدر

هر که افزون گشت در ظلم

دارم الزمیح چه ان خزان

بار برتوان کفت

در ذلهم

الحمد لله رب العالمین


27

بلکه فرسوده باد خونین دل   بازکردی ز راه و این منزل

من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیصمت

يكتب بالمسك والزعفران على شيء ويغسل منه ويناول في الطعام او الشراب

النحل

ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون

الروم

وجعل بينكم مودة ورحمة ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون اللهم رب القران العظيم ورب كهيعص ورب التورية والانجيل وطه ويس والصافات اجعل قلب فلان بن فلانة من حب فلان بن فلانة قلقا ذهبا حتى لا يصبر عنه ساعة ولا يهنا الا معه [illegible]

الامتحان مجرب سر المكتوم للرازي

[illegible]

وطالعش كند در حمل كه افتاب در سعود كند دا [illegible] دارد سلام [illegible] حق والى معمور [illegible] اوكرد [illegible]

[illegible]

اين عاشق كه با كيا [illegible]

عشقش [illegible]

[illegible]

عاشق كه ز مهر دوست كاهد

هر كوبه ورودي دوست خواهد

تا از دهن راستي خويش

وز ظلمت خود پرستي خويش

جاي برسي كران كذر نيست

جز بيخبري ازان خبر نيست

با تو ز جهان [illegible] نشانه

كفتيم [illegible] دكر تو دانه

الله اكبر الله اكبر الحمد لله رب العالمين

نبوي صلعم الشعر كلام فحسنه حسن وقبيحه قبيح

تكلان جني

خدا را بينكاني برستيد [illegible]

نبوي صلعم

رب موسى لي وهاروني

ومصدق لي وما شهود زماني

[illegible] والصلوة وصدقة [illegible] اولئك حقا جوانه

وعفاف وصفه رحم [illegible]

هذا حين حمي الوطيس

شاهت الوجوه ثم لا ينصرون

عرش سايه كاه [illegible]

[illegible] دعوة المضطرين [illegible]

ودفع [illegible] وجعلنا [illegible] خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون

نبوي

اجتنبوا عباد الله من [illegible]

[illegible]

قد حصل مراد [illegible] وصول دولت

والنجم [illegible]

[illegible]

صلوة الفرج عبد الرحمن بن كثير قال شكوت الى ابي عبد الله كربا اصابني قال يا عبد الرحمن اذا اصليت العشاء الآخرة فصلّ ركعتين ثم ضع خدك الايمن على الارض ثم قل يا مذل كل جبار ومعز كل ذليل قد وحقك بلغ بي مجهودي قال فما قلته الا ثلث ليالٍ حتى جاءني الفرج

لوح آيات محبت ٥ در ل
وضع مرا بار فالدين
عمل زردي ٥

تضع خط الربكة في قرطاس وتعلق على العضد ان كسر انوها انحاظا سدرا

[illegible]

الاعراد
مهتدا ٢٨٩

الى الطر

والسلام عليك محمد
١٢٢٧

لا كحك اسر الاسع
١٧٧٤
حولة
١٩٣٠.
لي دنيا
سنة ١٣٤٠

بر جوهری ... انان کر یجهود خوانده ان خود دعا

[illegible]

[illegible]

العبد ... لمولاه

٤٩

[illegible]

طرائی طاهر هادی
حضرت پیغمبر ...
یعنی اسم اعظم
در تورات و تمام امور
علامه نبی اسماعیل
معنی امر انه ...
٤ المطلب

[illegible]

٧/١







الباسط نصابه زکاته

۱۶۰۰ ۸۰۰

عشر قفل دوربرور بذل ختم

۴۰۰ ۱۰۰۰۰ ۱۶۰۰ ۷۰۰ ۱۲۰۰



